

نامه ای از تل آویو... مریم، ایران و اسرائیل

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

راننده تاکسی که میفهمد ایرانی هستم از من میپرسد آیا قرمه سبزی، گندی تهرانی، چلوکباب... را می شناسم؟ سپس می شنوم که چهار ماه پیش تلویزیون اسرائیل مسابقه لذیذترین غذاها را ترتیب داده بود و در این میان غذاهای ایرانی مقام اول را حائز

شده اند. برای من که هنوز از تهیه یک نیمروی ساده عاجزم بعنوان یک ایرانی خیلی غرورآمیز است و این غرور دو چندان میشود وقتی میفهمم که یک یهودی ایرانی بنام نورینل روبنی ۵۰ ساله که ذکر عنوانها و مشاغلش از حد این مقاله خارج است و فقط کافی است بگویم او استاد دانشگاه ییل (Yale) در آمریکا و مشاور ارشد رئیس جمهوری آمریکا در مورد مسائل اقتصادی در وزارت دارایی آن کشور در سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۹ بوده است در سال ۲۰۰۴ از اوضاع اقتصادی آمریکا نگران بوده و از آنچه امروز بعنوان بحران اقتصادی جهانی شناخته شده است از یکسال پیش سخن گفته و آنرا پیش بینی کرده است.

میگویند اتفاق وجود ندارد و

آنچه اتفاقش مینامیم از خواسته های ناخودآگاه ما سرچشمه میگردد. بهرحال جمعه ظهر در حالیکه در یکی از کوچه های باریک و قدیمی تل آویو میگذشتم، با دیدن ناگهانی چند خواربارفروشی و مواد غذایی برای چند لحظه خود را در ایران تصور کردم. چند قدم بالاتر چشمم به نقاشی در ورودی رستورانی افتاد که با الهام از مینیاتورهای ایرانی جلب توجه میکرد. از رستوران دیگری که روبروی آن بود عطر غذاهای ایرانی بمشامم میرسید و طبیعتاً به آن سو روانه شدم. خصوصاً که صف مردمی که برای صرف غذا در جلوی آن ایستاده بودند جلب اعتماد میکرد.

فکر نکنید رستوران شیک و لوکسی بسان ماکسیم و یا

توردروان در پاریس بود، خیر...

رستورانی ساده و شاید محقر بود ولی با غذاهایی که بدون اغراق تا کنون کمتر نظیرش را در رستورانهای ایرانی اروپا و لوس آنجلس دیده ام. چلو کبابش بی نظیر بود و قرمه سبزی اش با

سبزی های تازه پخته شده مرا بیاد بهترین غذاهای دست پخت روانشاد مادرم می انداخت. اما نوشتن این نامه بخاطر تبلیغ این رستوران نیست، انگیزه این نوشته دگرگونی شدید من با دیدن دو تابلو بر روی دیوار این رستوران بود. دو تابلو که به تنهایی میتواند خصوصیات اخلاقی و عاطفی یهودیان ایرانی را شرح دهد.

آخر بنظر شما در این رستوران گمشده در یکی از کوچه های تل آویو چه تابلوهایی دیوارش را مزین کرده است؟ عکس غذاهای مختلف برای مشتریانی که آنها را نمی شناسند! عکس مناظر زیبای شهر؟ آثاری از هنرمندان معاصر اسرائیل و یا مدل لباسهای زیبایی که در خیابان ها می بینید... خیر فقط دو تابلو.



یکی عبور یهودیان تحت رهبری حضرت موسی از دریای سرخ را نشان میدهد که زیر آن این جمله بچشم میخورد «بنی اسرائیل از میان دریا عبور کرده پروردگار از امواج دریا برای آنان دیواری محافظ و مستحکم بوجود آورد» دومین تابلو عکسی است از شاهنشاه فقید محمد رضاشاه پهلوی و شهبانو فرح.

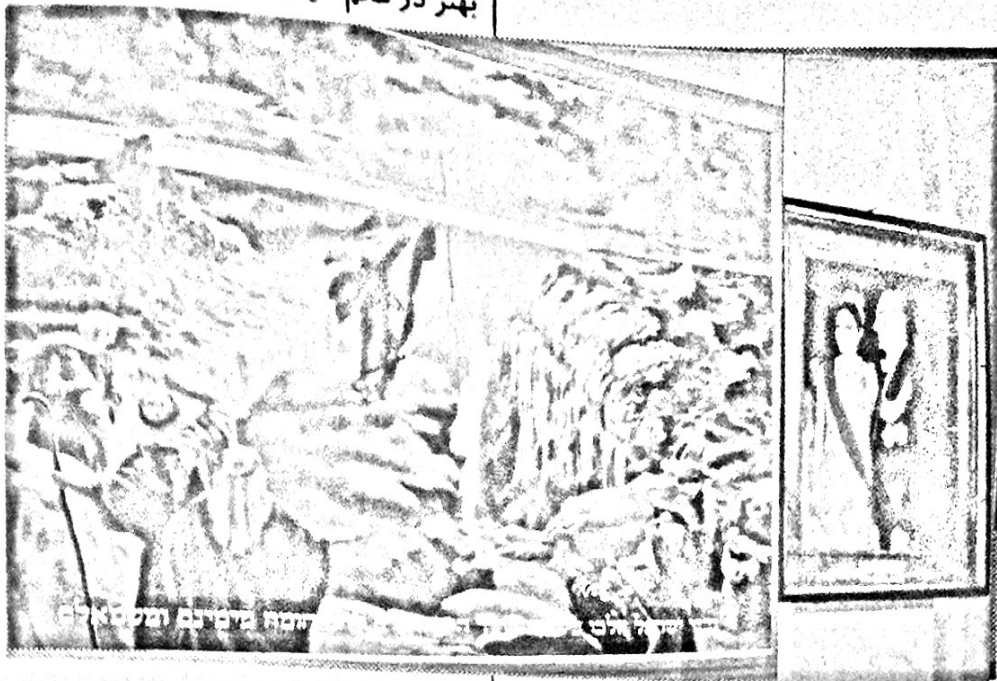
حس کردم که موهای بدنم راست شده است!

آخر تصورم را بکنید در یک رستوران کوچک در یکی از کوچه های تنگ ولی پر رفت و آمد تل آویو.

مریم دختر یهودی ایرانی تبار که ایران را هرگز ندیده با مادرش غذاهای ایرانی را با طعم و بوئی که فقط در کوچه خیابانهای تهران میتوان یافت به مشتریانش عرضه میدارد. در

عین حال احتیاج درونی داشته که عکس شاهنشاه و شهبانوی ایران را در کنار تابلوی معجزه حضرت موسی به دیوارش بیاویزد.

شما بمن بگوئید در میان ایرانیانی که سالیان دراز از برکت رژیم شاهنشاهی بجاه و مقامی رسیده اند و بقول خودمانیها از دست شاه، دانه میخورده اند، چند نفر را می شناسید که در دفتر کار یا اداره و منزل خود عکس پادشاه و



شهبانو را زیور دیوارشان کرده باشند؟

اما مریم و خانواده اش چنین کرده اند. میدانید چرا؟ برای اینکه آنها از قوم «یاد» هستند. آری میگویند یهودیان «قوم یاد» هستند ولی گویا یهودیان ایرانی یادشان مضاعف است! میگویند هنگامیکه پس از ویرانی بیت المقدس اول توسط بخت النصر یهودیان آواره و مجبور به جلای وطن خود شدند مقداری از خاک اورشلیم را با خود همیشه به همراه داشتند و موقعی که به اصفهان رسیدند خاک آنرا با خاک اورشلیم همگونه یافتند و در آنجا سکنی گزیدند.

واقعیت یا افسانه فرقی نمیکند زیرا بهرحال از هم بستگی یهودیان ایرانی بکشور جدیدشان سخن میگوید گر چه گاهی این عشق و همبستگی را بخاطر یک مشت نادان و بی فرهنگ و متعصب گران پرداخته اند ولی این از خواص عاشق است که شکوه و آزار معشوق را فراموش میکند و شب هنگام بیاد چشم و ابروی سحرآمیز و ناز و عشوه او در فراغش اشگ می ریزد.

مریم آنقدر در باره زیباییهای ایران از آثار تاریخی اصفهان، از آرامگاه استر و مردخای در همدان و از شعرای بنام ایران و مردم مهمان نوازش شنیده که روح او و یا بزبانی دیگر روان او ناخودآگاه با عشق ایران آمیخته شده، کشوری که آرزوی دیدنش را دارد و شبها آنرا در خواب می بیند:

دو زلفونت بود تار ربابم

چه میخواهی از این حال خرابم

تو که با مو سر یاری نداری

چرا هر نیمه شو آئی بخوابم؟

او به مصداق «بوی گل را از که جوئیم از گلاب» عکس شاهنشاه و شهبانوی ایران را بدیوار رستورانش آویخته تا بتواند بهتر در عالم خیال در مزارع سرسبز فلات ایران که اجدادش

خاک آنرا بسان خاک اورشلیم یافته اند و در کوههای پر برف البرز و کنار چشمه های پر خروش خوانسار به سیر و سیاحت بپردازد.

در عین حال مریم تاریخ چند هزار ساله یهود را فراموش نکرد و معجزه های حضرت موسی که از قومی که به بردگی گرفته

شده بود قومی آزاد و وارسته ساخت را از یاد نبرده است. او میدانند که «در این شب (شب عید پسخ یهودیان) هر یهودی باید ماجرای فرار از مصر و رهائی و آزادی یهودیان را بگونه ای بازگو کند که گوئی او خود یکی از قهرمانان این ماجرا بوده است.» مریم و خیلی از اسرائیلی ها که من در تل آویو می بینم از لوحه آزادی و کوروش کبیر که اجداد آنان را در ۲۶۰۰ سال پیش آزاد و تشویق به نوسازی بیت المقدسشان نمود سخن میگویند و بعضی از گنده گوئی ها که از نابودی کشورشان حرف میزنند را با گوش مسخره آمیز می شنوند. مسخره؟ نه چندان چون می بینند گاهی همین یاوه گوئی ها و تحریکات بعضی از همسایگان فلسطینی شان کار را به جنگ با تمام بدبختی های ناشی از آن میکشاند.

از من می پرسند آخر چرا کشور شما اینقدر به حماس توپ و تفنگ و موشک و خمپاره هدیه میکند؟ اگر آنها را دوست میدارد چرا برایشان کتاب، لوازم بهداشتی و فرهنگی نمیفرستد؟ چرا بجای تونلهای حمل و نقل اسلحه های مرگ آفرین برایشان تونل های راه آهن جاده اسفالتی نمیسازد؟ چرا برایشان چاه و قنات حفر نمیکند؟ چرا برایشان مدرسه نمی سازد؟ اگر راستی آنها را دوست دارد چرا ما را با هم آشتی نمیدهد تا در کنار یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنیم؟ از آن گذشته با ما چه دشمنی دارند؟ مگر ما با ایران چه سابقه دشمنی و یا جنگ و ستیزی داشته ایم؟ حالا حتی اگر ما را دوست ندارد چرا دیگر از نابودی ما صحبت میکند؟

جوابی ندارم بدهم و فقط این رباعی دیگر از باباطاهر عریان

مریم تمام عشق و وابستگی به ایرانی که از کودکی پدرش برای او داستانها گفته و مادرش شبها او را با لالائی همایونش بخواب میکرده است در خاطرش حفظ کرده است؛ آری مریم تمام عشقش را در یک عکس که در ضمیر او مظهر تمام رویاها و آرزوهای نهفته در دلش میباشد دیده آنرا زیور رستورانش کرده است.



بنظرم میرسد،
 تو که نوشم نئی
 نیشم چرائی؟
 تو که یارم نئی
 پیشم چرائی؟
 تو که مرحم نئی
 زخم دلم را
 نمک پاش دل
 ریشم چرائی؟
 کوشش میکنم
 توقیف کشتی حامل
 اسلحه که بقول جراید
 از ایران بطرف غزه
 میرفته را بدست

اما آیا در آنسو، کسی به مریم و خانواده او که مجبور به ترک خانه و کاشانه و میهن خود شده اند فکر میکند؟
 چه خوش بی مهربونی از دو سر بی
 که یک سر مهربونی دردسر بی.

فراموشی بسپارم و لبخند شیرین مریم و تعارفات ایرانی مادرش را بخاطر بسپارم. لهجه شیرین فارسی مریم که آرزوی دیدن ایران و ایرانی های پاکدلی را دارد که کمک کرده اند تا پدر و مادرش بتوانند از فشار اجتماعی که گریبان گیرشان بوده است رهائی یابند مرا سرشار میکند.